

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

تبریک عرض می‌کنیم میلاد مبارک عقیده‌ی بنی‌هاشم زینب کبری سلام الله علیها را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و حضرت معصومه علیها السلام و سایر بنات رسول الله که در این بقعه‌ی مبارکه مدفون هستند. و امیدواریم که به شفاعت آن بزرگوار خدای متعال این بلیه‌ی بزرگ را از جامعه‌ی مسلمین در فلسطین و غزه و لبنان و مازاهما ان‌شاءالله برطرف نماید و مسلمین را بر دشمنان‌شان ان‌شاءالله پیروز فرماید و در تعجیل ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء ان‌شاءالله تعجیل فرماید که جهان را از این ظلم‌ها و ستمگری‌ها و بیدادی‌ها نجات بخشد ان‌شاءالله!

«الاشکال الثانی» تا کجا خواندیم من ....

س: ....

ج: جوابش مانده؟ بله.

اشکال دوم خلاصه‌اش این بود که ما یک تفاوتی می‌بینیم بین آن‌چه که برای ممثلین شخص اعتباری وجود دارد و آن‌چه که برای ولیّ و قیم وجود دارد. در مورد ولیّ و قیم آن‌جا تصرفات ولیّ و قیم مشروط به مراعات مصلحت است یا لااقل مشروط به این است که مضر به حال مولی علیه نباشد، حالا اگر به مصلحتش هم نیست مضر به حالش نباشد. و حال این‌که در ممثل شخص اعتباری نه، حتی اگر به ضرر هم باشد آن معامله صحیح است نافذ است آن تصرف ولو این‌که حال بیابند آن ممثل را هم مؤاخذه کنند که چرا این کار را کردی؟ اما آن معامله‌ای که انجام داده، آن کاری که انجام داده آن مورد نفوذ و قبول است. این تفاوت نشان می‌دهد که پس مقام ممثل و رابطه‌ی ممثل با شخص اعتباری رابطه‌ی ولایت و قیمومیت نیست، اگر بود که باید همان حکم آن‌جا این‌جا باشد، این معلوم می‌شود یک رابطه‌ی دیگری است غیر از ولایت و قیمومیت.

این اشکال بر این نظریه. جواب: «رغم أن الولی ملزم برعاية مصلحة المولی علیه، أو فی الأقل تجنب التصرفات التي تتصف بالمفسدة، لكن إذا تم التصرف علی خلاف ذلك، فلا بأس من اعتبارها نافذة من باب مصلحة الأهم» جواب این است که ولی ولو این که ملزم است به مصلحت و یا حداقل این که مفسده نداشته باشد اما اشکالی ندارد که در یک مواردی بگویند بخاطر مراعات یک امر مهم دیگری بگویند این ولی اگر پیش را فراتر گذاشت از این که وظیفه‌اش بود آن معامله‌اش درست است آن معامله‌اش را ما نافذ قرار می‌دهیم، حالا عقلاء یا یک مؤسسه یا شرع، بگویند در این صورت ما می‌گوییم معامله درست است. مثلاً هیچ مانعی نیست که ما بگوییم مثلاً عقلای عالم آن هیأت حاکمه را، حالا رئیس جمهور باشد، شاه باشد یا هیأت دولت بگویند این‌ها اولیاء امور هستند ولی هستند اما اگر این‌ها، و باید مصالح را هم مراعات بکنند و یا لاقلاً آن‌هایی که ضرر به حال امت دارند انجام ندهند، اما اگر حالا رفتند یک کاری را انجام دادند آمد دولت آن کشور با دولت یک کشور دیگری یک معامله‌ای کرد، مثلاً نفت را به نصف قیمت دارد به فلان‌جا مثلاً یک جایی می‌فروشد روی رفاقتی که با او دارد یا روی هرچیزی که دارد نصف قیمت دارد می‌فروشد. مردم بعد می‌گویند که خیلی خب حالا غلطی کرده اما این معامله را بهم نمی‌زنند می‌گویند درست است چرا؟ برای این که ما اگر این خطاهای این‌ها را، این چنین خطاها را بگوییم نه و با کشورها بخواهیم دریفتیم آن اعتبار ما از بین می‌رود، آن مکانت اجتماعی مان از بین می‌رود. به لحاظ آن مصلحت ممکن است بگوییم این معاملات ولو خطا کردند یا گناه حتی کردند معاملات را نافذ قرار می‌دهند. حالا در مورد بانک و صندوق و شرکت و این‌ها هم ممکن است بگوییم عقلاء می‌گویند آقا ما می‌گوییم این‌ها ولی هستند، مدیرعامل ولی این شرکت است یا قیم این شرکت است ولی و باید مراعات مصلحت بکند لاقلاً مفسده نداشته باشد، اما اگر یک جایی هم معاملاتی کرد خلاف این بود ما می‌گوییم نافذ است چرا؟ تا این که رابطه‌ی مردم با این شرکت بهم نخورد، با این بانک بهم نخورد، از این جهت می‌گوییم که آن اعتماد و استیثاق عمومی که به این‌جا هست که روی هم رفته به نفع ما هست تا بگوییم نه این بیاییم ابطال کنیم آن معامله را، آن کاری که او کرده. مثلاً بنا

بوده فرض کنید به هرکسی که فلان شرایط را دارد تا صد میلیون قرض بدهد، حالا آمده به هزار نفر نفری دویست میلیون قرض داده. الان بیاییم بگوییم باطل است همه باید صد میلیون‌ها را برگردانند. این چی می‌شود؟ یک بلوای اجتماعی درست می‌شود مثلاً. یک عدم استیثاقی به بانک درست می‌شود و در مال به ضرر است، ضررش بیشتر از این تخلفی است که این‌ها کردند. این‌جا است که چی هست؟ می‌پذیرد، دولت می‌پذیرد، عقلاً می‌پذیرند، ممکن است یک مواردی شرع بپذیرد که بله این عمل ولی را نافذ قرار می‌دهد می‌فرمایند که «رغم أن الولی» ملزم است به رعایت نمودن مصلحت مولی علیه یا در اقل ملزم است ولی به تجنب و پرهیز از تصرفاتی که متصف بهمفلسده است، باید این کارها را انجام ندهد «لکن إذا تم التصرف علی خلاف ذلک» اگر یک تصرفی پا گرفت و انجام شد برخلاف ذلک، یعنی بر خلاف مصلحت یا رعایت مصلحت یا تجنب تصرفی که متصف به فساد است این‌جا «فلا بأس من» اعتبار آن تصرفات «نافذة» این که عقلاء یا شارع بیاید بگوید خب حالا باشد من این را نافذ قرار دادم من باب یک مصلحت اهمی. حالا مثال «کأن یقوم رئیس الدولة مثلاً بإبرام» و مستحکم نمودن یک معاهده‌ای که مضر است «مع دولة أخرى» ابرام کند یک معاهده‌ی مضره‌ای را با دولت دیگری. «و یعتبر العقلاء أن تلک المعاهدة تُجبر تلک الدولة علی الالتزام بتلک المعاهدة» عقلاء می‌گویند این معاهده‌ای که تو با فلان‌جا انجام دادی این اجبار می‌کند آن دولت را بر این‌که ملتزم به آن معاهده باشد تا نگویند این‌ها آدم‌ها عهدشکنی هستند، دولت فلان مملکت عهدشکن است و این جوری. بخاطر این عقلاء می‌گویند خیلی خب حالا شما، اما «و إن کانت ستتم محاسبة ذلک رئیس بسبب عقده تلک المعاهدة» اگر به زودی سرانجام می‌پذیرد و محقق می‌شود محاسبه یعنی حساب‌کشی و دادگاهی کردن آن رئیس را به سبب آن معاهده‌ای که انجام داده. پس بنابراین می‌گویند خیلی خب حالا این معاهده درست است دولت بعدی هم که می‌آید دیگر باید پایبند باشد تا این‌که متهم نشوند به این‌که شما وفادار به عقودتان نیستند رابطه‌ها بهم بخورد، ولی ممکن آن رئیس آن دولتی که این کار را کرده زندانی‌اش کنند، محاکمه‌اش کنند که چرا چنین کارها را انجام دادی. این دوتا با هم فرق می‌کند. پس بنابراین

ولی باید ملاحظه مصلحت را کند این درست، ولی گاهی می‌گویند که چی؟ می‌گویند علی‌رغم این که ولی بوده و باید ملاحظه کرده باشد اما حالا که نکرده معاملات درست است. پس بنابراین می‌توانیم بگوییم رابطه‌ی ممثل با شخص اعتباری ولایت است قیومیت است و بر اساس ولایت و قیومیت باید ملاحظه می‌کرده اما حالا که ملاحظه نکرده است روی مصلحت اهم می‌گوییم آن معاملاتش آن تصرفاتش نافذ است و درست است و البته مسئولیت هم دارد. «نعم» وووو

س: ...

ج: جواب می‌شود دیگر ...

س: ...

ج: نه صحبت سر این است که ...

س: ...

ج: نه می‌گوید که شماها می‌آیید این جاها عقلای عالم فلان می‌گویند که ممثلین وقتی خلاف کردند معاملاتشان درست است درست؟ اشکال این بود دیگر؟ و با این که مصلحت را مراعات نکردند بلکه مضرت داشته و حال این که اولیاء مشروط است درست؟ جواب این است که شما خلط بین دو چیز کردید، معامله‌شان درست است این منافات با این که او ولایت داشته ندارد، او ولایت داشته باید هم که طبق ولایت و قیومیت مراعات مصلحت می‌کرد یا عدم مضرت را می‌کرد اما این منافات ندارد که همان عقلائی که می‌گویند ایها الولی اگر یکی جایی تو خلاف کردی معاملاتت فضولی شد ما آن نافذ قرار می‌دهیم بخاطر آن مصلحت اهم. حالا این جا هم همین جور است، می‌گوییم پس بنابراین می‌شود بگوییم ممثلینش امور اعتباری و اشخاص اعتباری این‌ها ولایت دارند اما اگر یکی خطایی کردند این مضرت به ولایت‌شان نبود، آن خطاهایی که کردند آن موارد را هیأت مؤسس یا هیأت عمومی یا مجمع عمومی یا عقلاء یا قانون می‌گوید بخاطر مصلحت اهم می‌گوید که معتبر است.

س: حاج آقا ببخشید؛ موقعی که شما یک نظریه را مطرح می‌کنید آن نظریه را کل؟؟ بررسی کنید؟؟ شما می‌گویید به دلیل؟؟ ولایت، قیمومیت؟؟

ج: نه، مستشکل می‌گفت چون می‌گویند گر خطا کردند معاملاتشان صحیح است پس معلوم می‌شود منصب‌شان منصب ولایت نیست. منصب‌شان منصب قیمومیت نیست. یک چیز دیگر باید بگویید هست. می‌گوییم نه، این قابل جمع است. پس این اشکال نمی‌تواند قرینه باشد و شاهد باشد به این‌که منصب‌شان ولایت و قیمومیت نیست. می‌شود منشأشان ولایت و قیمومیت باشد و باید هم مصلحت را مراعات کنند. اما اگر نکردند به خاطر مصلحت آخری که اهم است می‌گویند معاملات را ما نافذ قرار می‌دهیم عقلاء. یعنی حفظ می‌کنند بین این دوتا را که هم او ولی باشد هم قیم باشد هم اگر یک‌جایی خطا کرد یا فراتر از مصلحت گذاشت، آن‌جا را هم بگویند معامله را ما تنفیذ می‌کنیم. برای مراعات یک مصلحت اهمی. بنابراین این‌جوری نیست که چون آن موارد، چون در آن موارد می‌گویند معامله درست است پس قبول ندارند این ولی است. نه، می‌گویند این ولی است. اما این‌جا که خطا کرده ما معامله را نافذ قرار می‌دهیم. خب اگر ولی بود حتی در این مورد، لازم نبود آن‌ها معامله را نافذ قرار بدهند. این‌که ما نافذ قرار می‌دهیم یعنی مثل فضولی که می‌آید مالک اجازه می‌کند. و با اجازه مالک درست می‌شود. این‌جا هم این ولی ولی است. حالا که خارج از اطار ولایتش آمده عمل کرده، قانون می‌گوید، یا عقلاء می‌آیند می‌گویند یا شرع می‌گویند. می‌گویند به خاطر امر اهم ما تنفیذ کردیم.

س:؟؟ اهم لازم نیست؟؟

ج: بله. لازم نیست. گاهی مصلحت است. بله. این‌جا مصلحت آن رئیس، مصلحت مولی‌علیه هست یا مصلحت مردم است. بالاخره یک مصلحت اهمی که مبرر این‌جهت بشود.

«نعم، إذا كان تصرف ولی الطفل يتضمن ...

س:؟؟ ولی متلاً به ضرر؟؟

ج: ممکن است بکنند. بله، ممکن است بکنند. بله. قاضی ممکن است بگوید باید جبران بکنی. ولی آن معامله درست است. «نعم، إذا كان تصرف ولي الطفل يتضمن مفسدة أو أنه لا ينطوي على مصلحة ما وفق بعض النظريات، فإن ذلك التصرف لا يكون نافذاً بعد ذلك». بله. این جا یک استثنائی که آن کبرای کلی بود که ممکن است، می‌شود. اما در مورد خصوص طفل؛ البته بعضی نظریات این است که اگر ولی طفل، پدر مثلاً طفل یا قیم طفل مراعات مصلحت نکرد یا مضرت کرد، خب بعضی‌ها فرمودند این نافذ نیست در این جا. چون یک مصلحت عمومی آن‌جوری ممکن است نباشد. شخصی باشد، مثلاً اهم آن جا وجود نداشته باشد. بگویند خب این معامله که پدر انجام داده باطل است. «نعم إذا كان تصرف ولي طفل متضمن مفسدة، یا این که نه، متضمن مفسدة نباشد. اما متضمن بر مصلحتی نیست. این جا علی مصلحت ما منطوی بر متضمن مصلحت مایی نیست. این جا وفق بعض النظريات «فإن ذلك التصرف لن يكون نافذاً بعد ذلك. وعلیه، إذا كان المقصود هو أن ولايته ليست كولاية الطفل، فذلك صحيح» أما إذا كان المقصود هو مطلق الولاية فلا مجال للإشكال هنا». بنابراین که بالاخره در مورد طفل این‌جوری گفته می‌شود، ولی طفل آن‌جوری گفته می‌شود، اگر مقصود مستشکل این است که ولایت ممثلین شخص حقوقی همانند ولایت طفل نیست که در مورد ولایت طفل می‌گویند نافذ هم نیست اگر خلاف کرد. این حرفش درست! البته آن هم طبق بعضی نظریاتی که در طفل گفتند. اما اگر می‌خواهد بگوید اصلاً به‌طور کلی ولایت نیست. نه نظیر ولایت طفل نه غیر ولایت طفل، این نه. این محل اشکال است و مورد قبول نیست. برای این که آن مطلب عقلائی وجود دارد. این هم راجع به اشکال دوم.

«الإشكال الثالث: عدم إمكانية تصور النيابة القانونية للدولة فيما يتعلّق بالدولة الموجودة قبل وضع القانون فإنه لا يمكن تطبيق نظرية النيابة القانونية». یک اشکال در حقیقت ظاهری است. شما می‌گویید که نظریه، این جا چه نظریه‌ای بود؟ نظریه «النيابة القانونية للدولة» خب پس باید یک قانونی باشد دیگه تا بشود «النيابة القانونية» و حال این که خب قبل از این قانون ممثلین اشخاص اعتباری قانونی نبوده تا بگویند این نیابت

قانونیه دارد. نیابت قانونیه یعنی نیابتی که قانون آن را جعل کرده، او را قرار داده، واضح قانون آن را قرار داده. این را می‌گویید دیگه. حالا اگر این است آن شخص‌های اعتباری و ممثلین اشخاص اعتباری که قبل از قانون بودند. چه‌طور می‌توانید بگویید رابطه آن‌ها نیابت قانونیه است. قانونی نبوده که تا بگویید رابطه‌شان نیابت قانونیه است.

جواب این اشکال این است که؛ این‌که ما می‌گوییم قانونی، حالا روی یک کلمه قانون نباید جمود کرد که یعنی یک مجلس قانون‌گذاری‌ای باشد و رأی‌گیری باشد و این جور بیابند بگویند. حرف سر این است. قانونی یعنی آن چیزی که، ولو قانون نانوشته که همه‌ی عقلاء به‌حسب ارتکازشان، به‌حسب فطرت‌شان می‌گویند باید این‌جوری باشد. خب همه‌ی عقلای عالم نسبت به اشخاص اعتباری که آن‌ها را اعتبار می‌کنند برای سامان‌دادن به زندگی، تسهیل امور زندگی و مصالحی که در نظر می‌گیرند همه‌شان قبول دارند که بالاخره یک کسی باید سرپرستی کند این را دیگه. و الا این‌که نه عقل دارد نه اراده دارد نه شعور دارد، خودش که نمی‌تواند کارها را انجام بدهد. پس همه این مطلب را پذیرفتند. ولو قبل از این‌که به‌نحو رسمی و این‌جوری توی یک قانونی، توی یک پارلمانی بخواهد بیاید این بحث بشود و تصویب بشود.

س: ...

ج: اگر آن‌جوری باشد دور می‌شود دیگه. بله.

«الإشکال الثالث: عدم امکان تصور نیابة قانونیه برای دولت. این اصلاً امکان ندارد. چون همین‌طور که ایشان تعبیر می‌کنند مثل این‌که دور لازم می‌آید. «فیما یتعلّق بالدولة الموجودة». درباره آن‌چه که تعلق دارد به دولتی که موجود است قبل از وضع قانون. می‌گوییم خب این چیه؟ الان این موجود است قبل از وضع قانون دیگه. خب رابطه این ممثل با این چه می‌شود؟ قانونی وجود ندارد که بگوییم نیابت قانونیه. «فإنه لا یمکن تطبیق نظریة النيابة القانونية» در این جایی که دولت قبل از وضع قانون وجود پیدا کرده.

«الجواب ...

س:؟؟ نیست.

ج: بله؟

س: دور نیست. شارع می‌خواهد یک‌جوری؟؟

ج: نه، اگر شما بخواهید این‌جوری بگویید می‌گویی وجود این دولت توقف دارد بر نیابت قانونیه. نیابت قانونیه باید دولتی باشد، مجلسی تشکیل شده، قانون، تا آن‌که بیایند این‌ها قانون‌گذاری کنند.

س:؟؟ قانونش نباشد، نیابتش؟؟

ج: نمی‌شود. بله. فلذا تصریح به این نکردند. به یک شکلی هم می‌شود گفت هم‌چون مشکله‌ای هم هست.

«الجواب: إن الناس یدرکون جیداً» یا یدرکون اگر باب افعال باشد. «یدرکون جیداً أن کلّ مجتمع لا بد من أن یدار من قبل الدولة التي تتولّى شؤونه»، هر مجتمعی به‌ناچار باید اداره‌گردیده شود از قبل یک دولتی که تولی شؤون آن مجتمع را می‌کند. و این مقدار درک عمومی کفایت می‌کند برای تحقق ولایت عرفیه و عقلائیّه برای آن دولت. «ولا حاجة إلى قانون خاص یشرع ذلك ویعترف به». یک قانون خاصی که حالا مثلاً توی یک پارلمانی باشد، توی یک رأی‌گیری باشد، این نیاز ندارد به یک قانون خاصی که تشریح کند ذلک را، یعنی آن ولایت را و اعتراف به آن ولایت کند. اعتراف به آن تحقق ولایت و آن تشریح آن تحقق آن ولایت بنمایند. این هم راجع به این ...

س: شرط؟؟ مدیریتی می‌خواهد نه این‌که؟؟ ولایت را.؟؟ قانون هم نباشد عقلاء می‌آیند؟؟ مثلاً ...

ج: نه، نه این‌ها اشکال‌های ...

س: ...

ج: بله. ببینید؛ آن مقام اثبات است. می‌خواهیم مقام ثبوتش را بگوییم. می‌گوییم این اشکال اشکال ثبوتی نمی‌تواند باشد که شما بگویید تصور ولایت و قیمومیت در رابطه باطل است به‌خاطر این اشکال. حالا در مقام اثبات این است یا یک چیز دیگری است؛ آن بحث آخری است. اما این نه. این می‌شود بگوییم اگر



ولایت یک مطلبی است، یک معنایی دارد که قابل تصرف که عقلاء می‌گویند که آقا، این احتیارج به ولیّ دارد، احتیارج به قیّم دارد. خب حالا قبل از این‌که قانون رسیمی آن‌جوری بخواهد وضع بشود همین درک عمومی کفایت می‌کند بر این‌که بیایند بگویند اعتبار می‌کنیم فرض کنید این امر اعتباری را. ممثل و مدیرش هم و لیّ‌اش هم این آقا باشد یا این دولت باشد یا این شخص باشد.

س:؟؟ برگزار کنند، مسن‌ترین افراد را؟؟ تا وقتی که؟؟ می‌آیند رأی‌گیری می‌کنند رئیس اصلی را جایگزین ... ج: آره. همان‌جا هم مثال همین‌جا است. ببینید؛ قبل از این‌که رأی‌گیری کرده باشند، یعنی ... حالا آن‌جا چون بالاخره یک‌عده نشستند و می‌دانند. ولی همه توی ذهن‌شان این است که بدون رئیس که نمی‌شود. من یادم هست که اولین خبرگان قانونی اساسی تشکیل که شد آن یکی از بزرگان رحمة‌الله علیه که اُسَن افراد آن جلسه بود؛ ایشان را به‌عنوان رئیس انتخاب کردند. رادیو، من از رادیو گوش می‌کردم. آن آقا نوشته بود رئیس سنی شد فلان آقا. آن آقا خواند رئیس سنی شد فلان آقا. یکی از اعظام علماء بود که ایشان شد رئیس سنی مجمع عمومی. خب دیگه اشکال بعدی مثل این‌که دیگه الان نمی‌رسیم. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان.